

یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی

ناصرالدین شاه

دوستعلی خان معیرالممالک



فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه:	معیر الممالک. دوستعلی خان
عنوان و نام پدیدآور:	یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه
مشخصات نشر:	تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری:	۲۰۸ ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۶۰۸۲-۶۷-۰
یادداشت:	چاپ چهارم
یادداشت: چاپ قبلی	نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲ (۲۰۰ ص. با فروست)
یادداشت:	نماینه.
موضوع:	ناصرالدین قاجار. شاه ایران، ۱۲۱۳-۱۲۴۷ ق.
موضوع:	ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴-۱۹۳۱ ق.
رده‌بندی کنگره:	DSR ۱۳۷۰/م۶/۲/۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۰۷۴۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی:	۱۷۰۲۱۲۴



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۲، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه
دوستعلی خان معیر الممالک

حروفچینی، صفحه‌آرایی و نظارت:	نشر تاریخ ایران
طرح جلد: فریبا علایی	لینوگرافی: پاریسان
چاپ: شیرین	صحافی: جدی
چاپ اول: ۱۳۹۰	تیراژ: ۱۵۰۰
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۸۲-۶۷-۰	ISBN: 978-964-6082-67-0
قیمت:	۵۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فهرست مطالب

۷	سبب تحریر کتاب
۱۳	مقدمه چاپ سوم
۱۵	متن خاطرات
۱۴۳	ضمیمه
۱۴۶	تصاویر
۱۴۷	فهرست اعلام

اول دفتر بنام ایزد دانا

سبب تحریر کتاب

در سال یکهزار و سیصد و نهم قمری از عربستان و بایستی سهمگین به ایران آمد و کشتاری شگفت کرد. چندی پیش از بروز بیماری در ایران، ناصرالدین شاه با اردویی مفصل بالغ بر نه هزار نفر به مسافرت عراق رفت. در آن زمان صدرات با میرزا علی اصغر خان امین السلطان بود و نایب السلطنه پسر ناصرالدین شاه که وزارت جنگ را داشت، برای نظم امور در تهران ماند. چون خبر تجاوز ویا به مرز ایران رسید، مادرم عصمة الدوله دختر ناصرالدین شاه، به پدرم دوست محمدخان معیر الممالک گفت، تا به زودی دستور تهیه لوازم سفر داده، برای چند ماه عازم لار شوند. به سبب وسعت دستگاه در اندک زمانی همه چیز آماده گشت و با اردویی که به یکصد و پنجاه نفر می رسید، به سوی لار رهپار شدیم. آقا میرزا حسن مستوفی الممالک نیز که خواهر بزرگم عقد شده وی بود، با گروهی انبوه به لار آمدند. مردم از بیم جان تا آنجا که توانستند به کوهستان ها و ییلاق های دور و نزدیک پناهنده شدند. چون ویا به تهران رسید، مرگامرگی هولناکی روی نمود، تا آنجا که عده قربانیان به زودی یکهزار و چهارصد تن رسید. یکی از روزها که میرزا عیسی وزیر حکمران تهران در مقر حکومت خود قرار

داشت؛ چون صورت مردگان را به‌دستش دادند، در دم لرز و ضعفی شدید به وی دست داد و ظرف چند ساعت جان سپرد. از اتفاق این واقعه مصادف با ماه محرم و در هر گوشه و کنار شهر مجالس سوگواری برپا بود. گرمای شدید و روضه‌خوانی و تعزیه‌خوانی‌ها و دسته‌های سینه‌زن و حرکات آنها بر طغیان مرض افزود و رفته رفته کار به جایی رسید که هرکس توانست شهر را ترک گفت و پایتخت مدتی خلوت ماند.

و اما وضع در لار از این قرار بود: اغلب سفرای خارجی از قبیل سفیر انگلیس و فرانسه و بلژیک و ایتالیا و غیره؛ با چادر و دستگاه عالی به لار آمده، خیمه‌های خود را به فواصل مختلف در امتداد رودخانه افراشته بودند. یکی از راجه‌های هندوستان نیز که احمدآقا نامیده می‌شد و با پدرم سابقه دوستی داشت و در تهران به سر می‌برد به لار آمده بود. چادرهای ما را میان تنگه قنرخ بلاغ افراشته بودند (لفظ ترکی و به معنی چهل چشمه است. به‌راستی اسمی با مسماست، زیرا در آن تنگه از هر کنار چشمه‌ای جوشان و جاری است و از حیث هوا و صفا نمونه‌ای از بهشت برین).

در آن زمان دو خانواده با اروپاییان مقیم تهران مراوده و آمیزش داشتند: یکی خانواده ما بود که از سفرا و غیره دعوت‌ها می‌کرد و زن‌های آنان را مادرم در اندرون نزد خود می‌پذیرفت. دیگر خانواده میرزا علی خان امین‌الدوله بود که در اواسط دوران مظفرالدین‌شاه به صادرات رسید و زمانی کوتاه بدان مقام برقرار بود.

پدرم و گروهی از همراهان، اغلب روزها با چوب و قلاب به شکار قزل‌آلا می‌رفتند. سفیر فرانسه که مسیو دوبالوا نام داشت و سفیر انگلیس بیشتر روزها با او بودند، من با چرچیل چند بار به شکار کوه رفتم.

چرچیل‌ها چهار برادر بودند که سه تن آنان در ایران به‌سر می‌بردند. برادر بزرگ از اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه در سفارت انگلیس عضو برجسته و صاحب اطلاع بود و سرانجام بنا به خواهش شاه، از سفیر تغییر مأموریت یافت و از ایران به آمریکا رفت. وی زبان فارسی را نیک می‌دانست و خط ثلث را خوش می‌نوشت و شعر بسیار از خواجه و شیخ و مولانا و فردوسی از بر داشت. به‌مرور از عتیقه و نسخه‌های خطی نفایسی گرد آورده، به موزه لندن فرستاد و

اشیاء مزبور را در قسمتی نهادند و آن را "چرچیلاد" نامیدند. خوب به خاطر دارم که از کتابخانه پدرم دو کتاب مصور و یک قالی گرفته، برای موزه فرستاد.

برادر دوم در رشت قنصل بود و دختر دکتر "تلزان" فرانسوی حکیم‌باشی ناصرالدین‌شاه را به‌زنی داشت. برادر سوم نیز عضو سفارت بود.

چرچیل اغلب روزها با لباسی تماشایی نزد ما می‌آمد؛ شلواری از قصب قرمز و چارقی زرد به پا، چماقی ضخیم و تتراشیده با گره‌های گران بردوش، کلاهی [یا] لبه فراخ که دو تن می‌توانستند در سایه آن راحت جویند، بر سر و دهنه فاطرون سفیر انگلیس بر دست به ما وارد می‌شد. خانم سفیر به اندرون نزد مادرم می‌رفت و خود به چادرهای بیرونی می‌آمد.

یکی از روزها که نزد چرچیل رفته بودم، دیدم با کمال دقت شاخ کلی را که شکار کرده بود، اندازه می‌گیرد و در دفتری یادداشت می‌کند. چون سبب پرسیدم گفت، این دفتری است که وقایع شکاری خود را می‌نویسم. از آنجا که طبیعت بشر و خاصه جوانان مایل به تقلید است، پس از بازگشت به اردو، من نیز دفتری برای ثبت وقایع و مشخصات شکارهای خویش ترتیب دادم. رفته رفته دفترچه صورت تاریخچه به خود گرفت و وقایع دیگر بدان افزوده گشت. سال‌ها این کار در دفترهای بسیار ادامه یافت و مجموعه‌ای به‌وجود آمد.

محمدعلی و امیرحسن دو تن از پسرهایم که اغلب به خواندن آن صفحات خود را سرگرم می‌داشتند، تشویق کردند که آنچه مربوط به دوره ناصری است، از آن اختیار کنم و وقایع قبلی را [که] در خاطر دارم بدان افزوده، دفتری جداگانه به دفاتر یادداشت خود بیفزایم.

فکر آنان را به کار بستم و بدون کم‌وکاست آنچه را از دوران کودکی تا بیست سالگی که خود در دربار و اندرون ناصرالدین‌شاه دیده، یا از پدر و مادرم شنیده بودم، به‌رشته تحریر در آوردم و اینک در دسترس ارباب ذوق و دوستداران حقیقت می‌گذارم.

برای آنکه خوانندگان گرامی بدانند که چگونه من از وضع زندگی ناصرالدین‌شاه تا این پایه آگاهم؛ لازم است شرح مختصری از خانواده خود بیان دارم.

در اغلب تواریخ از قبیل ناسخ‌التواریخ، روضة‌الصفای ناصری، جهانگشای

نادری، تاریخ عضدی و غیره؛ از پدران ما و خدمات آنها به دولت بتفصیل یاد شده‌است. جد اعلای ما را بایزید بسطامی دانسته‌اند، البته در ادوار و قرون متمادی فراز و نشیبه‌ها باین خانواده روی آورده است.

در دوره صفویه یعنی از سلطنت شاه‌عباس بزرگ یکی از اجداد ما بر اثر کاردانی و استعدادی که از خود بروز داد. طرف توجه سلطان قرار گرفت و به اشاره وی داخل خدمت دولت شد و پس از اندک زمانی، خزانه‌داری که از مناصب مهم آن عصر بود، به او تفویض گردید. تا اواسط دوره ناصری پدران ما بدین شغل برقرار بودند، تا آنکه پدرم از کار کناره گرفت و به اتکاء تمول سرشاری که پدر به ارث برده بود، به دنیاگیری مشغول شد. خطه عربستان و قسمتی از افریقا و اروپا را گردش کرد و پس از بازگشت به کشور خویش، به تفریحات مختلف و خصوصاً به شکار پرداخت. دوستعلی خان نظام‌الدوله معیرالممالک محترم‌ترین دخترهای ناصرالدین‌شاه - یعنی عصمه‌الدوله - را برای پدرم دوست محمدخان خواستگاری کرد و عروسی بس مفصل و با شکوه برپا ساخت که اروپائیان شرح آن را در کتاب‌هایی که راجع به ایران نوشته‌اند، یاد کرده‌اند و تاکنون نیز آن عروسی و ساطع عیش و شرب المثل مانده است.

نویسنده این سطور از این وصلت پا به وجود نهاد و در اندرون شاه پرورش یافت. ناصرالدین‌شاه به هیچیک از نوه‌های خود به اندازه من اظهار مهر نمی‌کرد. رفته رفته کار به جایی رسید که مورد رشک اهل اندرون واقع شدم. ولی کس را جسارت دم زدن نبود و تا شاه در قید حیات بود، مشغول مراجع و عنایات شاهانه بودم.

ناصرالدین‌شاه در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار قمری در سن هیجده سالگی جلوس کرد. وقایع سلطنت او در تواریخ ضبط است و در اینجا لازم به شرح آن نیست، مگر اینکه به گوشه‌ای از آن که بر همه معلوم نیست اشاره رود: اغلب عزل و قتل میرزاتقی خان امیرکبیر را که از وزرای کاردان و معروف بود و قریب سه سال صدرات داشت و بعد در کاشان از بین رفت را به ناصرالدین‌شاه نسبت می‌دهند، در صورتی که این کار در اثر یک رشته دسیسه کاری‌ها به دست مزدورانی که کار صورت گرفت و به نام شاه که در آن وقت جوان و بدون قدرت و بی تجربه بود تمام شد. برای صدق این مدعا لازم

است به شرح زیر پردازد:

مسیو ریشار فرانسوی پدر ریشارخان مؤدب الممالک در اواسط دوران محمدشاهی به تهران آمد و تا پایان عمر در اینجا ماند و در مدرسه دارالفنون سمت استادی زبان فرانسه را داشت. وقایع سیاسی روزانه مملکت را با کمال دقت و بی طرفی می نوشت و من آن دفتر را چند بار خوانده ام. مندرجات آن به خوبی روشن می سازد که قتل میرزاتقی خان بر اثر حوادث و تحریکاتی انجام یافته و اکنون آن مجموعه گرانها در دست هر کس باشد، نیک می داند که منظور من دفاع بیجا و اظهار تعصب نیست. اگر از حق نگذریم دوران ناصری دوره آرامش و آسایش و خوشی بود که کشور ایران در قرون اخیر کمتر به خود دیده بود. بگذرید از کوته نگران و ماجراجویان و بی خبرانی که جز بیهوده سرایی و خیال بافی هنری نداند و همه چیز خود، حتی نام بلند و حیثیت و افتخارات کشور را بر سر سرودپرستی و سیه کاری می گذارند. آنان که ندانسته به ناصرالدین شاه ایراد گرفته و می گویند، چرا چنین کرد و چنان نکرد. چه می دانند محظورات او چه بود، و از روزگار چه دلی پر خون داشته و طی پنجاه سال چگونه کشورداری کرده است.

چه خوب است که به جای عبارت پرداززی و بیهوده سرایی انصاف و عقل را به کار اندازیم، به جای ضایع ساختن دیگران خود را منزله بداریم و هرگز حقیقت را پایمال اغراض شخصی نسازیم.

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام سبکت پایدار

دوست علی (میر الممالک)

مقدمه چاپ سوم

چاپ اول این کتاب بنا به خواهش صاحب یکی از مؤسسات مطبوعاتی بدون قید و شرطی به ایشان واگذار شد. متأسفانه از لحاظ درستی چاپ و تنظیم عکس‌ها مغلوط و درهم از آب بیرون آمد؛ ولی باز در اندک مدت نایاب شد. از آن پس دوستان گرانمایه به زبان و آشنایان نادیده با نامه یا تلفن مرا مورد تشویق قرار داده تجدید طبع کتاب را خواستار شدند.

نویسنده با صفا و محقق توانا آقای سید محمد علی جمالزاده نیز در شماره‌های تیر و مرداد ماه سال ۱۳۳۴ مجله ارزنده یغما زیر عنوان «دو روزی با ناصرالدین شاه در چمنزارهای سویس» درباره آن اظهار نظر کردند که مرا چاداش همان بس. شاید هم همین توجه بی‌شائبه بود که دوست دیرین آقای حبیب یغمایی را بر آن داشت تا نوشتن مقالاتی را تحت عنوان «رجال عصر ناصری» از من خواستار شوند.

متأسفانه نعمت صحبت آقای جمالزاده هنوزم دبست نداده است. چهره گپرا و خندان و در عین حال فکور و اندکی مهموم ایشان را در عکس دیده‌ام و انعکاس افکار و نتیجه تحقیقاتشان را، نوشته‌های پر مغزشان یافته‌ام و اکنون که مجالی دست داده، برخود می‌دانم تا از حسن نیت ایشان سپاس به جای آورم.

با آنکه ضعف پیری و ناتوانی روزافزون است، برای بر آوردن میل دوستان و مشوقان و فراهم ساختن رضایت خاطر ایشان سرانجام به تجدید چاپ کتاب همت گماشتم. به‌رفع نواقص آن پرداختم، مطالبی را که بعد به‌یادم آمده و یادداشت کرده بودم بدان افزودم. از میان عکس‌ها تعداد بیشتر و بهتری گزین ساختم و نتیجهٔ کوشش خویش را به نام «زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه» بدین گونه که ملاحظه می‌افتد در دسترس ارباب ذوق و طالبان حقیقت گذاشتم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

به‌جاست به این نکته نیز اشاره رود که پس از انتشار نخستین چاپ این کتاب، مطالب اساسی آن منشاء داستان‌های بی‌اساس و پرشاخ‌وبرگ گردید که جزء زخمی بر بیکر تاریخ پرافتخار ایران و لطمه‌ای بر اطلاعات جوانان، بازاری گرم نکرد و سودی به بار نیاورد. شاهد این مدعا مقابله تاریخ انتشار کتاب با تاریخ دیگر نوشته‌هایی است که پس از آن از گوشه و کنار در بازار مطبوعات عرضه گشت.

شک نیست که نوشته‌های عاری از حقیقت نسل جوان را که از گذشته و گذشتگان خبر نداد و سرگذشت آنان را در صفحات کتاب و دیگر مطبوعات می‌جوید، به‌گونه‌ای تأسفانگیز گمراه می‌سازد و مسئولیت گران آن بردوش پردازندگان افسانه‌های تاریخ نهامت.

بر آگاهان و پشتیبانان راستی است که از ایشان پرسند، در این کار صلاحیتشان چه و مراجع معتبرشان کدام است؟ یا مگر بزرگان گذشته را تهمت روا داشتن و آبروی آنان را آبروی خویش نپنداشتن بر شهرت افزودن است و از میدان زندگی گوی ربودن؟

هر سلطان، فرمانروا یا سیاستمدار را باید نسبت به اوضاع دوران او و امکانات آن قضاوت کرد و در این مهم حب و بغض و هرگونه نظر خاص را کنار گذارده، با توجه به‌جوانب امر منصفانه و جوانمردانه عمل کرد و گرنه داریوش را با هارون‌الرشید سنجیدن و لویی چهاردهم را با آبراهام لینکلن مقایسه کردن مایهٔ بی‌مایگی و دور از فرزندی است.

دوستعلی (معیرالممالک)